

# چه چیز دین پژوهی را به رشته بدل

## می سازد؟<sup>۱</sup>

رابرت ای. سیگال\*

ابوالفضل حقیری قزوینی\*\*

مراد از خواندن رشته دین پژوهی چیست؟ برای آنکه دین پژوهی رشته یا حوزه خوانده شود، باید روشی متمایز داشته باشد. اما اغلب رشته‌ها روشی متمایز ندارند. بسیاری هم در روشی - به نام «روش علمی» - سهیم هستند یا به نوعی، رویکردهای کمی و کیفی یا تحلیل متنی و کار میدانی - را به کار می‌گیرند. اما آیا دین پژوهی روشی مختص خود دارد؟ بسیاری از مدافعان کلاسیک دین پژوهی، به مثابه یک رشته، به پدیدارشناسی (به‌عنوان روشی متمایز در دین پژوهی) متوسل می‌گردند. «تامس رایبا»<sup>۲</sup> در مدخلی که در دانشنامه دین پژوهی درباره پدیدارشناسی دین به رشته تحریر درآورده است؛ هدف این رویکرد به دین را نمایان می‌سازد.

\* نویسنده

\*\* مترجم

اما پدیدارشناسی دین، (دست‌کم به نحوی که به کار برده می‌شود)، به چیزی بیش از جمع‌آوری داده‌ها و شاید طبقه‌بندی داده‌های جمع‌آوری شده نمی‌انجامد. به عبارتی، روش بیان شده برای دین‌پژوهی، طبقه‌بندی است، (آن هم در سطح توصیفی). این طبقه‌بندی باورها، رسوم و موضوعات دینی مورد باور است.

اگر یک رشته باید روشی متمایز داشته باشد و اگر جمع‌آوری داده‌ها و طبقه‌بندی، تمام آن چیزی است که دین‌پژوهی فراهم می‌آورد، در این صورت این حوزه بر زمینی سست استوار شده است. نه فقط جمع‌آوری داده‌ها و طبقه‌بندی در میان تمام حوزه‌های دیگر مشترک است، بلکه دیگر حوزه‌هایی هم که مدعی پژوهش در دین هستند، از داده‌ها و طبقه‌بندی‌هایی که دین‌پژوهی فراهم آورده است، با خرسندی هرچه تمام‌تر سود می‌برند. انسان‌شناسان دین، جامعه‌شناسان دین، روان‌شناسان دین، و اقتصاددانان دین، همه و همه، بر یافته‌های متخصصان دین‌پژوهی تکیه می‌کنند. آنچه دانشمندان اجتماعی با آن یافته‌ها انجام می‌دهند، ظاهراً ایشان را از کسانی که در دین‌پژوهی به کار مشغول‌اند، متمایز می‌سازد؛ زیرا دانشمندان اجتماعی داده‌های گردآوری شده و سازمان‌یافته را تبیین می‌کنند، و آنها را به شیوه‌های مخصوص رشته‌های خود از جمله: انسان‌شناختی، جامعه‌شناختی، روان‌شناختی، و اقتصادی آشکار می‌کنند. دین‌پژوهی، اعم از آنکه پدیدارشناسی دین باشد یا خیر، نه فقط باورها، رسوم و موضوعات معینی را به مثابه امور دینی شرح می‌دهد، بلکه آنها را به طریق دینی نیز تبیین می‌نماید و فقط مزدور رشته‌های دیگر است.

در دفاع دیگر، دین‌پژوهی در واقع، دین را به طریق دینی نه انسان‌شناختی، جامعه‌شناختی، روان‌شناختی یا اقتصادی، تبیین می‌نماید. تبیین دین از هر دیدگاهی، هم تبیین منشا و هم کارکرد آن است. تبیین جامعه‌شناختی، دین را به مثابه امری فرهنگی (امری در جامعه) توضیح می‌دهد. و همین‌طور در موارد دیگر. از دیدگاه دین‌پژوهان، نامی که من به مدافعان استقلال رشته‌ای آن می‌دهم، دین‌پژوهی دین را نه به مثابه امری مربوط به چیزی دیگر، بلکه به درستی، به مثابه دین، تبیین می‌نماید. به این ترتیب منشا و کارکرد دین، به طرز متمایز، یا تقلیل‌ناپذیر، دینی است.

اما از دیدگاه دین‌پژوهان، دین، آفرینشی انسانی و نه الهی است (که البته این، کمتر از نظر انسان‌شناسان، روان‌شناسان و اقتصاددانان نیست). انسان‌ها باورها و رسوم دینی را ابداع

کرده‌اند و از عالم علوی نازل نشده است؛ اما انسان‌ها، آن‌ها را برای ارتباط با خدا ابداع کرده‌اند. این، منشا و کارکرد دینی تقلیل‌ناپذیر دین است. انسان‌ها در پی آن نیستند که با خدا ارتباط داشته باشند. آن‌ها نیاز دارند که چنین کنند. درست همان‌گونه که با نیاز به غذا و عشق به دنیا می‌آیند، با نیاز به خدا به دنیا می‌آیند. این نیاز، مانند نیاز به غذا یا عشق، باطنی است. دین برای برآوردن این نیاز مطرح می‌گردد و در خدمت آن است و در اینکه چگونه آن را برآورده می‌سازد، هر دین‌پژوه نظری متفاوت دارد. «میرکا الیاده»<sup>۳</sup> (بانفوذترین دین‌پژوه معاصر)، معتقد است دین از طریق اسطوره‌ها و شعائر، تماس با خدا را ممکن می‌سازد. اسطوره‌ها، آدمی را به زمانی بازمی‌گردانند که تصور می‌شود خدا به انسان‌ها نزدیک‌تر بوده است. شعائر، مکانی را فراهم می‌آورند که زمانی خدا در آنجا بر انسان‌ها ظاهر شده و تصور می‌شود محتمل‌ترین جایی است که دوباره ظاهر شود.

۲۲۷

این دفاع دوم از استقلال دین‌پژوهی با مشکلاتی چند روبه‌رو است. به عنوان مثال، مدرک نیاز به ارتباط با خدا کدام است؟ دین‌پژوهان، از وجود دین، نیاز به ارتباط با خدا را استنتاج می‌کنند. اما علوم اجتماعی ادعا می‌کند که می‌تواند وجود دین را براساس شرایط و نیازهای دنیوی، که از نیاز به غلات تا نیاز به معناداری متغیر است، توضیح دهد. اگر دین نیاز باطنی به ارتباط با خدا را منعکس می‌سازد؛ چگونه ممکن است افراد یا فرهنگ‌هایی وجود داشته باشند که دینی نیستند؟ پاسخ دین‌پژوهانی مانند «الیاده» آن است که دین باز هم وجود دارد، اما نه به شکلی عیان یا حتی آگاهانه. حتی اگر بتوان نشان داد که دین جهان‌شمول است و نیاز به خدا را برآورده می‌سازد، چرا این نیاز باید باطنی باشد؟ چرا این نیاز نباید فقط وسیله‌ای برای رسیدن به هدفی، از جمله یک نیاز بنیادین دنیوی دیگر باشد؟ هیچ دانشمند اجتماعی انکار نمی‌کند یا نباید انکار کند که دین برای برقراری ارتباط با خدا به انسان خدمت می‌کند. دانشمند اجتماعی درصدد یافتن پاسخ این سؤال است: چرا انسان می‌خواهد یا نیاز دارد با خدا ارتباط برقرار سازد؟ برقراری ارتباط، وسیله‌ای برای رسیدن به هدفی دیگر تلقی می‌شود. دین ممکن است برای رسیدن به آن هدف، وسیله‌ای سودمند یا حتی بهترین وسیله باشد، یا باز هم ممکن است وسیله‌ای بی‌جایگزین برای رسیدن به آن هدف باشد، همان‌طور که برای «امیل دورکیم»<sup>۴</sup> (که از نظر وی دین به متحد ساختن اعضای جامعه کمک می‌کند) چنین است، اما هیچ دانشمند اجتماعی حاضر نیست نیاز به ارتباط با خدا را به جای وسیله، هدف فرض

کند؛ به عبارتی هیچ یک از ایشان حاضر نیستند شوق به خدا را به مثابه تبیینی بسنده برای دین بپذیرند.

«زیگموند فروید» که شاید گستاخ‌ترین تقلیل‌گرایان باشد، در توت‌م و تابو<sup>۵</sup>، ادعا می‌کند: گناهی که پسران به دلیل تمایلات پدرکشانه خویش، در برابر پدران احساس می‌کنند موجب شده است تا خدایی آسمانی و الاهی بیافرینند و تلاش نمایند تا او را دوست داشته باشند و از او اطاعت کنند و به این وسیله، گناهی را که نسبت به پدران انسانی خویش احساس می‌نمایند، تسکین دهند.

در آینده‌ی توهم<sup>۶</sup>، فروید ادعا می‌کند:

حمایتی که پدران، یکسان از پسران و دختران خویش در دوران کودکی به عمل می‌آورند، از طریق آفرینش پدری آسمانی و الاهی اعاده می‌گردد که اکنون از ایشان در برابر کل جهان حمایت می‌کند.

۲۲۸

فروید چندان انکار نمی‌کند که دینداران بزرگسال مشتاق نزدیکی به خدا هستند. آنچه وی انکار می‌کند آن است که این اشتیاق، خود را تبیین می‌کند. این اشتیاق، پیامد تجربیات یا تخیلات پیشادینی دوران کودکی است. دین، واکنش بزرگسالان است در برابر نیازی غیر دینی. دین وسیله‌ای است برای رسیدن به هدفی غیر دینی.

موضوع این نیست که آیا تبیین فروید از دین اقناع‌کننده است؟ در آن به اشکالات بسیاری می‌توان اشاره کرد. اگر بر اساس توت‌م و تابو، پسران بزرگسال خدا را می‌آفرینند تا بخت دیگری برای اطاعت از پدران خویش به خود بدهند، فروید وجود دینداران زن را چگونه توضیح می‌دهد؟ چگونه آن دین‌هایی را توضیح می‌دهد که خود وی به وجود آنها اذعان دارد و در آنها خدای اصلی ماده است یا خدایان متعددی از هر دو جنس وجود دارند یا خدایانشان جانوران، گیاهان، یا حتی موجودات بی‌جانمانند خورشید هستند؟ اگر بر اساس آینده توهم، پسران و دختران یکسان خدا را می‌آفرینند تا امنیتی را که پدران دوران کودکی‌شان فراهم آورده بودند، بازگردانند، فروید آن دین‌هایی را که در آنها خدا به جای آنکه رفتاری پدران‌ه داشته باشد؛ سنگدل، هوسران یا بی‌تفاوت است، چگونه توضیح می‌دهد؟ آن دین‌هایی را که در آنها خدا مشقات و دشواری‌های زندگی را دور نمی‌سازد، که مراد تمام دین‌ها است، چگونه توضیح می‌دهد؟

اما موضوع این نیست که آیا تبیین فروید از دین، در هر یک از دو اثر اصلی وی درباره دین، اقتناع‌کننده است؟ بلکه آن است که آیا دین‌پژوه را شامل می‌گردد؟ به یقین مراد آن بوده که چنین کند. آنچه فروید می‌خواهد تبیین کند، رابطه انسان‌ها با خدا است. ممکن است وی این رابطه را نادرست نشان دهد و آن را رابطه نفرت، عشق، گناه و پشیمانی (توتم و تابو) یا رابطه حفاظت در برابر عناصر (آینده‌ی توهم) ببیند، اما از نظر وی هم، دین رابطه با خدا است. ممکن است «سی. جی. یونگ»<sup>۷</sup>، (رقیب بزرگ فروید)، به برداشت دین‌پژوهان از رابطه با خدا، نزدیک‌تر باشد. یونگ در روان‌شناسی و دین<sup>۸</sup>، عملاً به تلقی «رودلف اتو»<sup>۹</sup> (پدیدارشناس از دین به مثابه قلب تجربه خدا، آن هم خدای پرهیبت و غالب) اشاره می‌کند. یونگ این رابطه را به زبان روان‌شناختی؛ به مواجهه خودآگاهی با ناخودآگاه ترجمه می‌کند. ممکن است یونگ هم این رابطه را بد نشان دهد و آن را تملکی مجازی از سوی خدا ببیند، اما باز هم دین برای وی، در بنیان خود، ارتباط با خدا است. حتی اگر از نظر یونگ خدا دینداران را بیش از آن بطلبد که دینداران خدا را می‌طلبند، اما باز هم نزدیکی به خدا هدف دین است، همان‌گونه که برای دین‌پژوهان چنین است.

۲۲۹

نه فقط فروید و یونگ بلکه تمام دانشمندان اجتماعی دیگر نیز از دیدگاه دین‌پژوهانه آغاز به کار می‌کنند؛ یعنی با دین به مثابه دین، همچنین جامعه‌شناسان با باورها و رسومی آغاز می‌کنند که هدفشان برقراری ارتباط آرمانی با خدا است. اما جامعه‌شناسان، بر خلاف دین‌پژوهان، از این دیدگاه فراتر می‌روند. آن‌ها می‌خواهند بدانند چرا دینداران خواهان ارتباط با خدا هستند؟ ایشان برای مستندسازی جستجوی خدا، بر علمای دین تکیه می‌کنند. اما این جستجو به پدیده‌ای تبدیل می‌شود که باید تبیین شود، نه به خود تبیین. به این ترتیب، ادعای دین‌پژوهان مبنی بر آنکه تبیین بسنده خود را از دین در اختیار دارند، شکست می‌خورد.

سومین دفاع از دین‌پژوهی به مثابه رشته‌ای مستقل، توسل به رشته‌های دیگر، به ویژه پژوهش ادبی است. براساس این ادعا درست همان‌گونه که پژوهش ادبی به دلیل ماهیت تقلیل‌ناپذیر ادبی ادبیات، مستقل است، دین‌پژوهی نیز باید به دلیل ماهیت تقلیل‌ناپذیر دینی دین، مستقل باشد. مراد از صفت ادبی متمایز ادبیات، ابعادی از اثر مانند سبک، نمادگرایی، طرح، شخصیت و دیدگاه است؛ - یعنی تمام عناصری که در تفسیر اثری ادبی به کار گرفته می‌شوند. مراد از صفت متمایز دینی دین، نه فقط تفسیر معنای آن، بلکه تعیین منشا و کارکرد

آن نیز هست. باز هم، مراد از تشبیه به پژوهش ادبی بیان این امر است که دین‌پژوهی هم مانند پژوهش ادبی، مدعی استقلال است.

افسوس که توسل به این تشبیه هم به جایی نمی‌رسد. منتقدان ادبی نه تنها اعلام می‌کنند که ادبیات، ادبیات است، بلکه می‌کوشند آن را نیز اثبات کنند؛ با نشان دادن این که تفسیر اثر ادبی به تجزیه و تحلیل ابعاد ادبی آن بستگی دارد. در برابر، دین‌پژوهان فقط اعلام می‌کنند که خدا، خدا است و نه پدر یا رب‌النوع. یک بار دیگر، اینکه فروید و یونگ و دیگر دانشمندان اجتماعی انکار نمی‌کنند که خدا، خدا است بلکه می‌خواهند آن وجه دینی متمایز دین را توضیح دهند، نکته‌ای است که پیوسته مغفول می‌ماند. دین‌پژوهان برای مطابقت با همتایان خود در عرصه پژوهش ادبی، باید نشان دهند که خدا را نمی‌توان از جهت روان‌شناختی تبیین کرد. اما نکاتی را اعلام می‌کنند که روان‌شناسان و دیگر دانشمندان اجتماعی به خود اجازه آزمودن آنها را می‌دهند.

۳۳۰

توسل دین‌پژوهان به ادبیات نه تنها بیهوده، که مضحک هم هست؛ زیرا در دهه‌های اخیر، پژوهش ادبی به یکی از حوزه‌هایی تبدیل شده که بسیار مورد اعتراض بوده است.

نقد جدید<sup>۱۱</sup> که در دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ در جهان انگلیسی‌زبان، قدرت بسیار یافت، به ناسقلیل‌گرایی<sup>۱۲</sup> ادبی نزدیک شد. اما روزهای اوج آن مدت‌ها است که سپری شده است و مجموعه‌ای از رویکردهای تقلیل‌گرایانه؛ مثلاً فمینیستی، سیاه، هم‌جنس‌گرایانه و رویکرد دیگری به انتقاد ادبی که خود را نوتاریخی‌گرا<sup>۱۳</sup> می‌خواند، جای آن را گرفته است؛ و از مدت‌ها پیش از آنها، انواع فرویدی، یونگی و مارکسیستی نقد ادبی وجود داشته که تمام آن‌ها هنوز هم وجود دارند. این، نه بیگانگان ضد ادبیات، که خود منتقدان ادبی هستند که این رویکردها را به‌کار می‌گیرند. آن‌ها نیز همانند همتایان ناسقلیل‌گرای خود، ادعان می‌کنند متنی که بررسی می‌نمایند آشکارا ادبی است. اما برخلاف همتایان ناسقلیل‌گرای خویش، ادعا می‌نمایند که این متن‌ها به طرز، مستور جامعه‌شناختی، سیاسی، روان‌شناختی و تاریخی هم هستند. آنچه برای ناسقلیل‌گرایان در پژوهش ادبی نقطه پایان است، برای تقلیل‌گرایان (هرچند از این اصطلاح استفاده نمی‌شود) در این حوزه، نقطه آغاز است. هدف رویکردهای تقلیل‌گرایانه به ادبیات، تبیین و نه نفی وجه به طرز تقلیل‌ناپذیر ادبی است؛ درست همان‌گونه که هدف رویکردهای تقلیل‌گرایانه به دین، تبیین و نه نفی وجه به طرز تقلیل‌ناپذیر دینی آن است.

در عین حال، تشبیه دین‌پژوهی به پژوهش ادبی نشان می‌دهد که تلاش برای استقلال به دین‌پژوهی محدود نیست. همان‌گونه که امروزه منتقدان ادبی نظیر «هارولد بلوم»<sup>۱۳</sup> و «فرانک کرمد»<sup>۱۴</sup> در صدد دفاع از پژوهش ادبی در برابر اضمحلال آن در مطالعات فرهنگی و دیگر حوزه‌ها هستند، فیلسوفانی مانند «آرتور دانتو»<sup>۱۵</sup> نیز می‌خواهند از اضمحلال هنر در فلسفه جلوگیری نمایند. چندین دهه پیش، فیلسوفی به نام «آر. جی. کالینگ‌وود»<sup>۱۶</sup> گفت که تاریخ نباید در علم طبیعی مضمحل گردد. نه فقط رشته‌های تثبیت‌شده که رشته‌های جدید نیز باید از حوزه خود دفاع کنند. در آغاز قرن گذشته، «دورکیم» به استقلال جامعه‌شناسی با متمایز ساختن آن از روانشناسی رأی داد. روانشناسی، استقلال خود را با متمایز ساختن خویش از فلسفه کسب کرد.

دست کم از دیدگاه من، دین‌پژوهی برای آنکه شایسته جایگاهی رشته‌ای باشد، به روشی متمایز یا تبیینی متمایز نیاز ندارد. من ترجیح می‌دهم آن را با مطالعات منطقی‌های، هر چند منطقی‌های که تمام جهان را در برمی‌گیرد، مقایسه کنم؛ از دیدگاه من دین‌پژوهی موضوعی است که به روی هر رویکردی که آماده مطالعه آن باشد، باز است. از سویی، احتمالاً هیچ‌یک از رویکردها موضوع را کاملاً پوشش نمی‌دهند. از سوی دیگر، تمام رویکردها با هم سازگار نیستند. آنچه مهم است آن است که موضوع دین با بقیه حیات بشری؛ فرهنگ، جامعه، ذهن، اقتصاد، در ارتباط است و بر خلاف آنچه حالت تدافعی نامناسب دین‌پژوهان می‌نمایند از این ابعاد زندگی بشری جدا نیست. از دیدگاه دین‌پژوهان، دین آن چیزی است که وقتی هر چیز دیگری که می‌توان دین را با آن مرتبط ساخت حذف می‌شود، باقی می‌ماند. به عقیده من، دین وقتی تا حد ممکن با دیگر ابعاد زندگی در ارتباط باشد، بهتر فهمیده می‌شود. بر خلاف نظر دین‌پژوهان، دین به این ترتیب، وجه ممیزی خود را از دست نمی‌دهد؛ بلکه به بخش متمایز و به طرز تقلیل‌ناپذیر دینی دیگر عرصه‌های حیات تبدیل می‌شود.

## پی‌نوشت‌ها

۱. این مقاله ترجمه کتاب دانشنامه دین‌پژوهی است

2. Thomas Ryba.

3. Mircea Eliade.

- 4 .Emile Durkheim.
- 5 .Totem and Taboo.
- 6 .The Future of an Illusio.
- 7 .C. G. Jung.
- 8 .Psychology and Religion.
- 9 .Rudolf Otto.
- 10 .New Criticism.
- 11 .nonreductionism.
- 12 .New Historicist.
- 13 .Harold Bloom.
- 14 .Frank Kermode.
- 15 .Arthur Danto.
- 16 .R. G. Collingwood.

